نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
سال بیست و ششم – شماره ۱۰۵۵
سه‌شنبه ۲۱ شهریور ۱۴۰۲ ۸ صفحه – ۵۰۰۰ تومان
(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)



علیرضا سجادی رئیس شورای شهر جم در مصاحبه با نسیم جنوب:

بلاتکلیفی ۲۰ هزار میلیارد تومان؛ بدهی حق آلایندگی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی به استان بوشهر!

عملکرد مجمع نمایندگان استان و استاندار بوشهر برای گرفتن حق آلایندگی، قابل دفاع نیست

نارضایتی مردم از قطع مکرر آب آشامیدنی در بوشهر



دیدار با سرهنگ علی رهبری از فرماندهان اسبق شهربانی بوشهر:

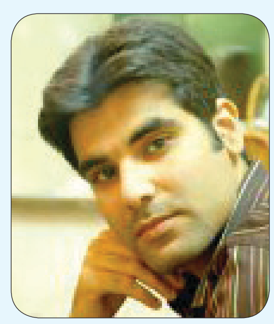
نجات از تیرباران به لطف مردم بوشهر

به کوشش مهدی جهانبخشان

واقعیت تلخ بی‌تفاوتی مدیران برای رفع مشکل شیرخوارگاه در بوشهر

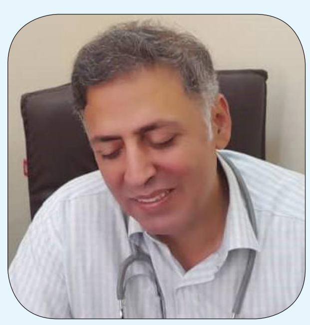
« صداتو »؛ تمنّای آن‌چه خود داریم از زبان بیگانه

دکتر محسن قیصی‌زاده



قوت قلب انسان دوستانه یک پزشک شهر کُنارتخته در دشت خشت کازرون

دکتر محمود دهقانی

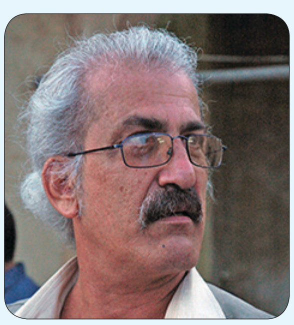


خاطره تُوسون وشِنو تو دِریای بوشهر

ابراهیم بشکانی



پرویز هوشیار؛ نویسنده و هنرمند متعهد و دلسوز بوشهری



قرار جلب در پرونده ضرب و شتم توان یابان مرکز نیلوفران آبی بوشهر

رئیس کل دادگستری استان بوشهر گفت: برای چهار متخلف پرونده ضرب و شتم توانیابان مرکز نیلوفران آبی در بوشهر، قرار جلب به دادرسی صادر شد.

به گزارش خبرنگار ایرنا، مهدی مهرانگیز در جمع خبرنگاران اظهار کرد: تاکنون برای چهار نفر از اعضای مجموعه شامل مدیر مؤسسه و دو نفر از کارکنان و فرد نگهبانی که توانیابان را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد، قرار جلب به دادرسی صادر شده است.

وی بیان کرد: این مرکز در حال حاضر توسط بهزیستی استان اداره و از زمان وقوع حادثه تاکنون سه بار از مجموعه بازدید داشتم که بازدیدها حکایت از مدیریت خوب این موسسه دارد.

رئیس کل دادگستری استان بوشهر تصریح کرد: در مرکز مدنظر اکنون قریب به ۱۰۰ توان یاب نگهداری می‌شود و حدود ۲۰ نفر از توانیابان نیز به مرکزی در شهرستان کنگان منتقل شد.

مهرانگیز یادآور شد: سازمان بهزیستی نیز در حال برگزاری مناقصه‌ای است تا بتواند مدیریت این مجموعه را پس از اعتبار و صلاحیت‌سنجی به یکی از مراکز خصوصی واگذار کند.

۱۴ مرداد ماه ویدئویی از کتک زدن کودکان معلول بهزیستی در مرکز نگهداری نیلوفران آبی بوشهر در فضایی مجازی منتشر و باعث رنجش خاطر مردم شد.

در پی انتشار این ویدئو رئیس کل دادگستری استان بوشهر همراه دادستان مرکز استان، معاون دادستان و مدیر کل بهزیستی استان از این مرکز بازدید و دستور بازداشت عامل ضرب و شتم معلولان را صادر کرد.

علیرضا سجادی رئیس شورای شهر جم در مصاحبه با نسیم جنوب:

بلاتکلیفی ۲۰ هزار میلیارد تومان؛ بدهی حق آلایندگی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی به استان بوشهر!

عملکرد مجمع نمایندگان استان و استاندار بوشهر برای گرفتن حق آلایندگی، قابل دفاع نیست



– لطفا درباره وضعیت آلایندگی در مناطق جنوبی استان بوشهر که محل استقرار فعالیت‌های صنایع پارس جنوبی و پالایشگاه گاز فجر جم است توضیح دهید.

– صنایع نفت، گاز و پتروشیمی جزء صنایع آلاینده محیط زیست محسوب می شوند مگر این‌که این صنایع و شرکت ها ساز و کاری ایجاد کنند که آلاینده نباشند و یا آلایندگی را به حداقل ممکن کاهش دهند که این اتفاق تا کنون شاهد نبوده ایم. این صنایع فقط هوا را آلوده نمی کنند بلکه علاوه بر هوا، منابع آب و خاك نیز متأثر از صنایع آلاینده است. شرکت‌های تابعه مجتمع گاز پارس جنوبی، شرکت پالایش گاز فجر جم و پتروشیمی‌ها از این حیث مستثنی نیستند و به کرات توسط مراجع ذیصلاح در لیست صنایع آلاینده قلمداد شده‌اند .

– برای رفع آلایندگی آیا اقدامات کافی صورت می گیرد؟

– اگر اقداماتی صورت گرفته باشد، محدود است.

– لطفا درباره عوارض آلایندگی که به این مناطق پرداخت می‌شود توضیح دهید.

– به استناد ماده ۲۷ قانون مالیات بر ارزش افزوده، واحدهای تولیدی، صنعتی و خدماتی آلاینده که به تشخیص سازمان حفاظت محیط زیست حدود مجاز و استانداردهای زیست محیطی را رعایت نمی کنند و در مهلت قانونی مقرر نیز نسبت به رفع آلایندگی خود اقدام نمی‌نمایند، می‌بایست بر اساس معیارهایی نظیر شدت، مدت، نوع و مکان آلایندگی با نرخ‌های نیم درصد، یك درصد و یك و نیم درصد به مأخذ فروش کالا یا خدمات مشمول عوارض شوند.

–محل توزیع این عوارض آلایندگی کجاست؟

– این عوارض قانونی است و می‌بایست در حوزه و مناطق تأثیرپذیر از این صنایع نفت و گاز و پتروشمی‌ها توزیع شود.

–از چه موقع این عوارض آلایندگی به مناطق جنوبی استان بوشهر پرداخت نشده است؟

– از سه ماه آخر سال ۱۴۰۰ تاکنون پرداخت نشده است.

– مبلغ این عوارض آلایندگی پرداخت نشده چقدر است؟

– رقم دقیقی و شفافی وجود ندارد.



ولی با توجه به اظهار نظر و گزارشی که اخیراً معاون امور عمرانی و توسعه شهری و روستایی وزیر کشور ارائه کردند، این مبلغ به ۲۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد.

– به طور مشخص چه وزارتخانه و یا نهادی مسئولیت پرداخت این عوارض آلایندگی را دارد؟

– تشخیص آلایندگی و اعلام آن برعهده محیط زیست و دریافت آن برعهده امور مالیاتی است.

– به نظر شما کم کاری در این خصوص متوجه وزارتخانه و یا چه نهادی است؟

– به طور مشخص با توجه به نص صریح قانون مسئولیت متوجه دو دستگاه فوق الذکر است.

– تا کنون چه پیگیری‌هایی برای پرداخت این عوارض آلایندگی انجام داده‌اید؟

–علاوه بر پیگیری از طریق مسئولین محلی با مدیران استانی و رئیس جمهور مکاتبات و پیگیری‌هایی داشته‌ایم.

–عملکرد مجمع نمایندگان استان و استاندار در این خصوص چگونه می‌بینید؟ آیا تلاش کافی برای وصول این عوارض نموده‌اند؟

– در این خصوص عملکردشان قابل دفاع نیست. اگر تلاشی داشته اند متأسفانه خروجی و نتیجه لازم نداشته است.

– چه راهکاری را برای وصول این عوارض پیشنهاد می‌دهید؟

– اولین و آخرین راهکار تمسك به قانون است. قانون به صراحت وظیفه دستگاه‌ها را مشخص کرده است. اگر صنایع آلاینده از قانون سرباز بزنند، می‌بایست متوسل به محاکم قضایی شد.

–برخی نیز این انتقاد را وارد می‌دانند که عوارض آلایندگی توسط شهرداری‌ها و دهیاری‌ها متناسب با توسعه و عمران شهری و روستایی هزینه نمی‌شود، نظر شما چیست؟

– این نقد در برخی از نقاط وارد هست ولی برای این موضوع راهکار وجود دارد. استانداری، شورا و نهادهای بازرسی و ... می‌بایست ورود کنند و رصد و نظارت دقیق داشته باشند.

ادامه بلاتکلیفی وضعیت شاهین بوشهر در اختلاف بین شهرداری، شورای شهر و فرمانداری بوشهر

خطر سقوط شاهین از لیگ دسته دوم به دو رده پایین‌تر

رئیس شورای اسلامی شهر بوشهر با اشاره به تلاش اعضای شورای شهر برای کمک به تیم شاهین گفت: کمیته انطباق فرمانداری با این مصوبه مخالفت کرد.

به گزارش "ورزش بوشهر" وحید نیک روش در جمع اعضای شورای شهر بوشهر اظهار داشت: اعضای شورا طی طرحی که ارائه دادند خواستار اصلاح مصوبه پیرامون واگذاری تیم شاهین شده بودند اما این طرح توسط کمیته انطباق فرمانداری با این عنوان که باید لایحه از سوی شهرداری باشد و شورا نمی‌تواند طرح بدهد، رد شد.

وی خاطرنشان کرد: این اقدام کمیته انطباق جایگاه شورا را زیر سوال برده است، از طرفی زمان اندکی به آغاز لیگ دسته دوم باقی مانده و اگر این تیم تعیین تکلیف نشود به دو رده پایین‌تر سقوط می کند.

رئیس شورای اسلامی شهر بوشهر افزود: در صورت سقوط شاهین به رده‌های پایین‌تر کمیته انطباق فرمانداری باید در محضر مردم پاسخگو باشد.

وی با بیان اینکه اعضای شورا تلاش کردند این تیم به رده‌های پایین‌تر سقوط نکند، ابراز داشت: با توجه اظهارات فرماندار و مدیرکل ورزش و جوانان استان برای کمک به تیم شاهین تابان، ما نیز از آن استقبال می کنیم و در حد توان در کنار آن‌ها خواهیم بود.

وقوع حادثه مرگبار در پالایشگاه دوم پارس‌جنوبی

ایسنا/بوشهر: در پی وقوع حادثه در عملیات تعمیرات اساسی پالایشگاه دوم مجتمع گاز پارس‌جنوبی یک نفر فوت کرد و دو نفر مصدوم شدند.

در ادامه فعالیت‌های تعمیرات اساسی پالایشگاه دوم پارس جنوبی، سه نفر از نیروهای بخش تعمیرات اساسی در حین انجام کار در یکی از واحدها دچار حادثه شده که متاسفانه علی‌رغم تلاش‌های سریع تیم ایمنی و پزشکی مستقر در پالایشگاه، یک نفر فوت و دو نفر مصدوم شدند

اقدامات اولیه و تکمیلی پزشکی در محل حادثه و بیمارستان به صورت کامل انجام گرفت و در حال حاضر شرایط عمومی دو نفر از مصدومان این حادثه کنترل و مساعد اعلام می‌شود.

به گزارش ایسنا به نقل از به نقل از مجتمع گاز پارس جنوبی، در همین زمینه، با توجه به ابلاغیه‌هایی که طی هفته‌های اخیر و پیرو دستورالعمل‌های قبلی، همزمان با افزایش حجم طرح و برنامه‌های اورهال و تعمیرات اساسی درخصوص رعایت تمام اصول ایمنی ابلاغ شد، مدیریت هماهنگی و نظارت بر تولید با افزایش بازرسی‌های میدانی، مجدداً بر رعایت دقیق دستورالعمل‌ها و استانداردهای ایمنی در حین انجام پروژه‌ها تأکید کرده بود.



انتظار دوساله ۲۰۰ نفر از بازنشستگان دانشگاه علوم پزشکی بوشهر برای دریافت پاداش دوران خدمت

حدود دو سال است که از بازنشستگی حدود ۲۰۰ نفر از پرسنل و کارمندان دانشگاه علوم پزشکی می گذرد.

متاسفانه تا کنون "حق مرخصی" (پول مرخصی) که فرد در طول دوران کاری از جان مایه گذاشته و به مرخصی نرفته و به جای آن در محل کار حضور داشته و همچنین "پاداش آخر دوره خدمت" که به نوعی به عنوان صندوق بازنشستگی از پرسنل کسر گردیده تا کنون پرداخت نشده است.

بارها به استانداری و دانشگاه هم مراجعه شده ولی بر طبل نداری و کمبود اعتبار می کوبند.

پرسنل مظلوم بعد از سی و چند سال خدمت صادقانه چه گناهی مرتکب شده‌اند.

اگر میانگین پاداش پایان دوره هر بازنشسته ۵۰۰ میلیون تومان باشد با تاخیر دو ساله اگر این پول در بانک سپرده گذاری می‌شد (با کمترین سود ۱۵ درصد) به هر بازنشسته حداقل سالی ۵۰ میلیون تومان سود پرداخت می‌شد. این گفته بدان معناست که الان به هر بازنشسته حداقل ۱۰۰ مبلیون تومان ضرر وارد شده است. / لید نیوز

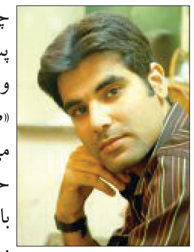
جوابیه روابط‌عمومی دانشگاه علوم پزشکی استان بوشهر

ضمن عرض پوزش از همکاران شریف بازنشسته دانشگاه علوم پزشکی بوشهر، به استحضار می‌رساند که پاداش بازنشستگان محترم دانشگاه علوم پزشکی بوشهر همانند سایر سازمان‌های دولتی تا پایان ۱۴۰۰ از طریق سازمان برنامه و بودجه به صورت متمرکز پرداخت شده است. اما برای سالهای ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ ابلاغی از سوی سازمان مذکور صورت نگرفته است و دانشگاه مجدانه پیگیر موضوع است.

نقدی بر استفاده افراطی از واژه های انگلیسی

« صداتو »؛ تمنّای آن‌چه خود داریم از زبان بیگانه

دکتر محسن قیصی‌زاده



چندی‌ست به پیشنهاد پسر نوجوانم، به اتفاق وی و همسرم برنامه‌ی «صداتو» را از سایت فیلیمو می‌بینیم. برنامه‌ای زیبا، حال‌خوب‌کن و مفرح که با ایجاد فضایی شاد، در این روزمره‌گی‌ها و وانفسای تورّم و تشویش، ضمن رقم زدن لحظاتی خوش، لبخند را به لبان مخاطب هدیه می‌دهد.

اما آن‌چه جای گلایه و شگفتی دارد و لذت بردن بیش از پیش از این برنامه‌ی خوب را خَش می‌اندازد، استفاده‌ی افراطی و پرتکرار از واژه‌های انگلیسی و بیگانه است.

سالیانی‌ست استفاده از واژه‌های غیر فارسی تقریباً در اکثر برنامه‌های صدا و سیما از گزارش فوتبال گرفته تا فیلم و سریال و... و همچنین برنامه‌های مختلف و متنوع شبکه‌های خانگی نظیر فیلیمو، نماوا و... به گوش می‌خورد، اما در برنامه‌ی «صداتو» بسیار پررنگ‌تر و غلیظ‌تر بازتاب یافته است.

در این برنامه تقریباً همه و همه از تهیه‌کنندگان و نویسندگان و مجری و هنرمندان حاضر در برنامه و میهمانان و... اصرار عجیبی به استفاده از واژه‌های انگلیسی و... دارند. هنگام دیدن برنامه، آش تا آن‌جا شور می‌شد که گاه پسرم که اتفاقاً چند ترم کلاس‌های زبان انگلیسی را هم گذرانده، با نگه داشتن پخش، معنی فارسی واژه‌های فرنگی را که پی‌درپی و جا و بی‌جا از صفحه‌ی تلویزیون به صورت بیننده کوبیده می‌شد، از من و همسرم می‌پرسید!

در این برنامه، اولین واژه‌ای که بدجور توی ذوق می‌زند، کلمه‌ی هلپر (helper) است. استفاده از این واژه با توجه به مترادف‌های متعددی که در زبان فارسی دارد، توجیه‌پذیر نیست، چنان که خود مجری برنامه پس از به کار بردن این واژه، برای جا افتادن بهتر آن، مترادف‌های فارسی را پشت سر هم ردیف می‌کند.

دقت کنید برای همین هلپر چند مترادف و معادل قابل استفاده در زبان فارسی داریم: یاور، کمک‌کننده، یاری‌گر، یاری‌دهنده، همراه، راهنما و...! به کجای تهیه کنندگان و برنامه‌ریزان برمی‌خورد اگر یکی از همین کلمه‌ها را به جای آن واژه‌ای که به زور و چون وصله‌ای ناجور در این برنامه چپانده‌اند به کار می‌بردند؟

جالب این‌که کاربرد این کلمه که اتفاقاً در میان جمله و کلمات فارسی بدآوا و نچسب جلوه می‌کند، میهمانان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد تا بنا به فضای برنامه از آن استفاده کنند، تا آن‌جا که یکی از میهمانان که دچار تردید شده، از جناب مجری سؤال می‌کند: «می‌شه هِلپ بگیرم»؟!

اما قضیه به این‌جا و همین یک کلمه ختم نمی‌شود و در طول برنامه، استفاده از کلمات غیرضروری بیگانه همچون کشیده شدن قاشقی بر ظرف رویی در دست کودکی بازیگوش، روان دوست‌داران زبان فارسی را بیش از پیش به هم می‌ریزد. و من با هر بار شنیدن این واژه‌ها، به پسرم و دیگر نوجوانان این سرزمین فکر می‌کنم که با دیدن چنین برنامه‌هایی، در آینده چگونه سخن خواهند گفت و نگاه‌شان به زبان مادری چگونه خواهد بود؟

از وقتی مصمم به اعتراض و نگاشتنِ این مطلب شدم، برخی واژه‌های بیگانه و عمدتاً انگلیسی به کار رفته در دو سه قسمت آخر را به دفتر ذهن سپردم. به این عبارات و واژه‌های نامأنوس که امکان استفاده از معادل فارسی آن‌ها وجود داشت، دقت کنید:

– لیپ‌سینک!
– چالش آن‌لاک!
– به شما کیوهایی می‌ده که...!
– پسر تالنتمون...!
– من تارگتم اینه...!
– پنل هنرمندان...!
– فیلم بورینگ و شُل و ولی شده...!
– جزو وینِرها باشیم و رنک آخر نباشیم...!
– دیتا...!
– نِرسَم تو بیمارستان...!
– آل‌رِدی...!



– همچنان آقای پیک موتوری موتوری رو سِیو داشته باشید...! ...با پول سِیو شده به استودیو برگشتیم...!

کلماتی که از نظر گذشت و توسط مجری، گروه هنرمندان و میهمانان به کار رفته، تنها به عنوان مُشتی نمونه‌ی خروار آمده است. در این میان البته به عنوان استثناء، تأکید و مباهات یکی از هنرمندانِ یاری‌گر "محسن شریفیان" نه تنها به زبان فارسی، بلکه به استفاده از لهجه‌ی بومی و کلمات بوشهری خود جای ارج و تقدیر دارد و جالب این‌که بومی صحبت کردن وی، بسیار دلنشین و جذاب جلوه می‌کند.

علاوه بر این قسمت یازدهم صداتو نیز که بنا به حضور یک میهمان خوزستانی و دو هنرمند جنوبی دیگر، به سمت استفاده از کلمات، عبارات و اصطلاحات جنوبی پیش رفت و اتفاقاً نسبت به دیگر قسمت‌ها از واژه‌های وارداتی کمتری استفاده شد، خیلی باحال‌تر و شیرین‌تر از آب در آمد.

همان‌طور که از نثر این قلم بر می‌آید، بنده به عنوان نویسنده مطلب، از حساسیت و البته مهارت کسانی همچون استاد جلال‌الدین کزازی در استفاده‌ی تام و تمام از کلمات فارسی برخوردار نیستم و حضور و تثبیت بسیاری از کلمات وارد شده به زبان و فارسی شدن آن‌ها را پذیرفته‌ام، کما این‌که در حال حاضر به دلیل ضعف و رخوت و عدم تأثیرگذاری که در طول این چند دهه بر نهادهایی همچون فرهنگستان زبان و... حاکم بوده، چاره‌ای جز پذیرش اصطلاحات علمی و فنی معادل‌سازی نشده خارجی و استفاده از آن‌ها نداریم.

اما استفاده‌ی افراطی و بی‌دلیل از واژه‌های بیگانه و آلوده کردن بیش از پیش زبان فارسی به این کلمات، قابل قبول و توجیه نیست. لذا حذف بی‌دلیل هر واژه‌ی فارسی و جایگزینی آن با واژه‌ی غیر و غریب، زخمی بر پیکره‌ی زبان و ادبیات فارسی به شمار می‌رود.

زبان دیرپای فارسی شناسنامه‌ی ما ایرانیان است، تنه‌ی اصلی هویت ماست، ریشه در فرهنگ و تمدن و زیست ما دارد و به عنوان نقطه‌ی اشتراک بین قومیت‌های کشور و حتی فراتر از مرزها در حوزه‌ی نفوذ تمدن فرهنگی ایران، همبستگی می‌آفریند. این‌چنین است که شخصیت‌های فرهنگی و ادبی از آذربایجان تا سیستان و از خوزستان تا خراسان و حتی از افغانستان تا تاجیکستان و... بر نقش بی‌بدیل و غیرجایگزین این زبان تأکید دارند.

بدون تعصب و جانبداری، کدام زبان را در دنیا می‌توان سراغ گرفت که شعر و ادبیات با این گستره در همه‌ی حیطه‌ها و ابعاد آن از علم و دین و عرفان و نجوم و حتی پزشکی و... جاری باشد؟ چطور دل‌تان می‌آید در کشوری که مهم‌ترین ویژگی و شاخصه‌اش شعر و ادبیات است و بیت‌بیت شعر در زمین و زمان در پرواز و پراکنده است، به زبان عسل‌سخنانی همچون رودکی، فردوسی، خیام، سعدی، حافظ، مولانا و... صحبت نکنید؟

باور کنید استفاده از واژه‌های فرنگی و بیگانه، نشانه‌ی باکلاس بودن نیست و استفاده‌ی بی‌جا از کلمات غربی بیش از آن که باسوادی گوینده را برجسته کند، به نوعی تازه به دوران رسیدگی، خودباختگی و از خودبیگانگی فرد را نشان می‌دهد. به راستی چرا باید آن‌چه خود داریم ز بیگانه تمنا کنیم، از اصل خویش دور بمانیم و در آخر، حیرت‌زده در وادی فرهنگ، روزگار وصل خویش بازجوییم؟

در روزگاری که کشورهای بیگانه و همسایه از جعل نام خلیج فارس تا ثبت آیین و رسوم اصیل ایرانی را به نام کشور خود در دستور کار قرار داده و حتی با تحریف تاریخ، تغییر خاستگاه و زادگاه دانشمندان و نام‌آوران ایران را همّت گماشته‌اند، چرا ما خود نادانسته در این مسیر فرهنگ‌زدایی گام بر می‌داریم؟

برای حفظ این زبان و فرهنگ، بزرگان ما خون دل‌ها خورده‌اند و عمرها صرف حفظ و گسترش آن شده است. برجسته‌ترین این افراد همانا فردوسی پاکزاد، آن دهقان نجیب‌زاده بود که زندگی و جان و مال بر سر نگه‌داشتِ این زبان فاخر گذاشت و در آخر به تهدیدِ به پای پیل افکنده شدن، سرگردانِ یار و دیار شد. به حرمت آوارگی و دربدری پیرِ فرزانه‌ی توس در اواخر عمر و قدر ندیدن و زجر کشیدنش، این‌قدر ساده و بی‌اندیشه، گنج فرهنگی خود را به تاراج ندهیم./ عصر ایران

زندگی آگاهانه

دایره شایستگی

حسین زیرراهی–مدرس مهارتهای توسعه فردی



اصطلاح دایره شایستگی از وارن بافِت سرمایه‌دار معروف امریکایی و یکی از ثروتمندترین افراد جهان است. بافت می گوید شایستگی‌هایتان را بشناسید و به آن پایبند بمانید. دایره شایستگی مجموعه توانایی‌هایی است که شما در آن مهارت بالای دارید. بیرون از آن مسائلی است که یا بخشی از آن را متوجه می‌شوید یا چیزی از آن نمی‌دانید. از نظر بافت اندازه دایره شایستگی مهم نیست. مهم این است که مرزهای آن را بشناسید و بدانید در چه کارهایی عالی هستید و در چه کارهایی نیستید.

چرا لازم است دایره شایستگی‌مان را بشناسیم و به آن پایبند بمانیم. رولف دوبلی نویسنده کتاب هنر خوب زندگی کردن می گوید دنیای امروز به شدت پیچیده است. هر کدام از ما نهایتا می‌توانیم یک بخش کوچکی از آن را بشناسیم. اگر موفق به این کار شویم همین سکوی پرتاب ما به سمت رویاهای‌مان می‌شود. امروزه کارها به شدت تخصصی شده است و دیگر همه‌فن‌حریف بودن نه ممکن است و نه مفید. بلکه باید یک زمینه تخصصی را انتخاب کرد و تا جایی که می‌توان به آن عمق داد.

دیگر این‌که ما تحت تاثیر ژنهایی که به ارث برده‌ایم، شخصیتی که در کودکی شکل گرفته است و همین‌طور کارهایی که در عمر خود انجام داده‌ایم توانایی‌های محدودی داریم. این مهارت‌ها و توانمندی‌ها همان‌هایی است که در آن بهتر هستیم. مثلا اگر در کار با ارقام و اعداد خوب عمل می کنیم کارهایی مانند حسابداری، تحلیل بازار سرمایه و کار با پایگاه‌های داده آماری زمین بازی ما است. نیاز نیست ده برابر متخصصان آن زمینه دانش و مهارت داشته باشیم. همین که بتوانیم کاری را سریعتر از رقیبان انجام دهیم یعنی در آن رشته بهترین هستیم.

از آن طرف کارهای زیادی وجود دارد که ما در آن خوب نیستیم. این‌ها مواردی است که در خارج از دایره شایستگی ما قرار دارد. مثلا اگر نمی توانید روی زمین صاف بر روی یک خط راه بروید بهتر است فکر استادی در رقص یا قهرمانی در ورزش را از سر خود بیرون کنید. نیاز نیست خود را برای نقاط ضعف‌تان سرزنش کنید. حتی می‌توانید برحسب علاقه و تفنن به آن‌ها بپردازید ولی نباید منبع درآمد شما باشند.

شناخت دایره شایستگی و ماندن در آن فواید زیادی برای ما دارد. اولین آن منفعت مالی است. در کار خود بهترین هستیم و بیشترین درآمد را می‌توانیم از آن کسب کنیم. دوم این‌که با انجام آن احساس ارزشمندی و استادی می کنیم. این منبعی بزرگ برای رضایت درونی ما است. سوم این‌که در زندگی سردرگم نیستیم و به راحتی می‌توانیم پیشنهادهای وسوسه‌کننده از زمینه‌های دیگر را رد کنیم. پاسخ مثبت به این پیشنهادها اشتباه است چون مهارتها از حوزه‌ای به حوزه دیگر منتقل نمی‌شود و نتیجه کار حداکثر معمولی خواهد بود.

چه طور دایره شایستگی‌هایمان را بشناسیم؟ متاسفانه این کاری سخت و مستلزم صرف زمان زیاد است. با جستجوی اینترنتی و فهرست مشاغل به دست نمی‌آید. نیازمند شناخت خوبی از خود و توانمندی‌های خود است و عمیق شدن با وسواس فکری در کارهایی است که انجام می‌دهیم. ولی هرچقدر زمان ببرد ارزشش را دارد.



نگاهی به موزه پمپیدو در پاریس

سفینه فضاییِ جورج پمپیدو

زهرا هوشیار



پاریس – فرانسه دهه ۱۹۷۰، دو جوان ناشناس به نام‌های ریچارد راجرز و رنزو پیانو، ۶۸۰ نفر را شکست دادند و معامله بزرگ معماری رادیکال وآوانگارد را رقم زدند.
چشم انداز مردی که از آن نام گرفت، بنای موزه ملی و فرهنگی جورج پمپیدو یا سفینه فضایی.
این بنا در مرکز شهری بنا شد که زمانی پاریس در صحنه هنرهای معاصر جایگاه خود را به عنوان پیشرو به نیویورک داده بود و برای به دست آوردن مجدد جایگاهش به یک فضای اصلی نیاز داشت که در جهان فورا شناخته شود.
مهم‌ترین تک ساختمان بعد از جنگ جهانی دوم، شهری که در آن همه چیز از غذاخوری، کتابخانه، موسیقی گرفته تا بزرگ‌ترین مجموعه هنر مدرن و معاصر در اروپاو نماد معماری قرن بیستم به شمار می‌آمد.
اما ایجاد تغییر آسان نبود قرار دادن یک سفینه فضایی در وسط شهر پاریس کمی دیوانگی اما یک ژست صادقانه و شجاع بود که از این دو جوان برمی‌آمد.
افتتاحیه این مرکز در سال ۱۹۷۷ صورت گرفت.
کاخی در مقابل یک میدان که بیشتر جذابیت آن در مورد ظاهر آن دیده می‌شد.
همه چیز از درون به بیرون بود. لوله های لوله‌کشی به رنگ سبز، لوله های حمل و نقل قرمزی لوله‌های کنترل آب و هوا آبی.
تمام ویژگی‌های عملکردی ساختمان در نمای بیرونی قرار داشت و این باعث شد که فضای داخلی ساختمان در سطح وسیعی کاملا کاربردی باشد.
این مرکز ملی و هنری بر فراز همسایگانش به صورتی قرار داشت که از فراز آن تمام مناظر شهر را میتوانست تصاحب کند.
یک سفینه فضایی عظیم که از شیشه، فولاد و



لوله‌های رنگی ساخته شده و به طور غیر منتظره‌ای در قلب پاریس فرود آمده بود.
با نمای بیرونی که در برابر ساختمان‌های سنتی بارون‌ها وسمان متمایز می‌شد.
هدف از اجرای این پروژه دیدن مردم برای ملاقات با مردم بود. یک تئاتر عمومی در فضایی باز.
نقطه عطف معماری مدرن در کنار برج ایفل، لوور و نوتردام.
دهه‌هاست که این ساختمان را به عنوان یکی از شناخته شده‌ترین سازه‌های پاریس بشمار می‌آورند.

نگاهی به رمان تازه منتشر شده «خیام من در پیکدلی طبل می کوبم» اثر محمود بدیه

در جستجوی راههای تازه در ادبیات معاصر

حسین پورصفر



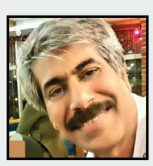
کارلوس فونتس نویسنده و منتقد ادبی مکزیک ۱۹۲۸–۲۰۱۲ در باب فرهنگ می‌نویسد «فرهنگ لبخندی بر لب دارد و سنت روشنفکری تمام جهان و حق مادرزادی ماست. فرهنگ از رابطه‌ها تشکیل شده و نه از جدایی‌ها. زبان بخش مشترک و تشریک‌کننده فرهنگ است».
در میان آثار شعری کلاسیک ما ایرانیان از جمله آثاری که توانسته‌اند با اندکی اغماض در ادبیات جهان به طور جدی و تاثیرگذار مطرح شوند می‌توان از رباعیات خیام، دیوان حافظ و مثنوی معنوی مولانا نام برد. رباعیات خیام در بریتانیا، غزلیات حافظ در آلمان و مثنوی مولانا در آمریکا.
می‌شود گفت این ارتباط پوشیده و در عین حال آشکار و به زبانی دیالوگ فرهنگی سالهاست که در جریان است و ادبیات ما توانسته است نظر ادبیات جهانی را به خود جلب کند.
روایت «خیام من در پیکدلی طبل می کوبم» یک گوشه‌ای از این تبادل فرهنگی که دست مایه این رمان قرار گرفته است و هدفش پیگیری این روند گفتگو است. در این اثر سعی شده رابطه مردم بریتانیا با رباعیات خیام و تاثیر و تاثر آن مورد و زوایای پنهان و آشکار مورد مکاشفه و بررسی قرار بگیرد. این اتفاق بدون علت و اتفاقی به وقوع نپیوسته است. درون مایه فرهنگی این دو جامعه فرهنگی مشترک چه بسا اساس و پایه این رویکرد است. نیازمندی‌ها و دستاوردهای فرهنگی و دانش هنری مشترک بطور کلی و در عرصه جهانی چیز تازه ای نیست و همین دیالوگ فرهنگی را در این اثر امکان پذیر کرده است و گفتگوی فرهنگی را ساخته و پرداخته نموده است.
این اثر هنری در قالب روایت داستانی به این مهم پرداخته است. ساختار نثر زبان که خیلی ساده و برای مخاطب عام به کار گرفته شده به روایت کمک کرده تا یک وضعیت از مهاجرین و مردم میزبان را در محله‌ای در لندن در ابعاد گوناگون و با حوادث متنوع که در جریان است به خوبی به نمایش بگذارد و مصایب و مشکلات آن ها را فاش و برملا سازد و در معرض دید مخاطب قرار دهد.
خرده روایت‌ها هم با دقت و تیزبینی همگی در خدمت ساختار و محتوای رمان بکار گرفته شده است. جالب توجه است که همه این عوامل از شروع تا پایان عنوان رمان را همراهی و کار رمان را به انجام. ساز رسانده است. بدون اضافه گویی و یا کم فروش و در کش و قوس روایت هدف رمان که کنکاش در اندیشه و افکار خیام است هرگز فراموش نشده است. همین‌طور چگونگی برخورد مهمان و میزبان در طول رمان سرلوحه کار متن و روایت است. از مهمانان گرفته تا میزبان‌های متنوع اعم از روشنفکر، آدم‌های ساده و جوان لندنی روایت در فرصت‌های گوناگون شباهت‌ها و تفاوت‌ها پوشیده و آشکار به نمایش گذاشته و آشکار کرده است.



یکی از ویژگی‌های روایت که ذکر آن حایز اهمیت است برخورد و داوری منصفانه و بی‌چشم داشت است که در طول روایت برجسته و نمایان است. پیداست که روایت به پیچ و خم‌های تنگ نظرانه که در این جور مواقع امری ناگزیر است نمی‌غلطد و همواره فاصله‌اش را با واقعیت موجود حفظ می‌نماید.
تلفیق زبان معیار با زبان محاوره دیگر ویژگی این روایت است که به شکل بسامانی انجام گرفته و روایت در انجام این کار نسبتا دشوار موفق می‌باشد.
از نظر به روز و معاصر بودن هم این رمان کار نوآوری برخوردار است و این موضوع نشانگر آن است که نویسنده ابزار کار نوشتن رمان را کاملا می‌شناسند و به کارش مسلط است و مهمتر از همه این اثر نشان می‌دهد که نویسنده دنبال کپی کردن از کار دیگران نیست و به پیروی از سبک‌ها و شیوه‌های شناخته شده اکتفا نمی‌نماید و در جستجوی راه‌های تازه در ادبیات معاصر می‌باشد.

حکم جالب دو قاضی در بوشهر؛ خرید کتاب به جای حبس

ایسنا/بوشهر: به منظور توسعه فرهنگ کتابخوانی در بین آحاد مردم و رفع نیازهای کتابخانه‌های عمومی، در اقدامی قابل تحسین دو حکم فرهنگی جایگزین حبس در شهرستان های کنگان و دیلم استان بوشهر صادر شد. در اقدامی جالب، دو قاضی در استان بوشهر، برخی جرائم سبک را با استفاده از قانون مجازات جایگزین حبس به خرید کتاب محکوم می‌کنند. به موجب این احکام، دادگاه کیفری دیلم در یکی از احکام خود به جای صدور حکم حبس برای متهم پرونده، وی را به تهیه کتب و لوازم کمک آموزشی متناسب با نیاز کتابخانه‌های عمومی استان تا سقف ۱۵ میلیون تومان ملزم کرد. دادسرای عمومی و انقلاب شهرستان کنگان نیز طی حکمی برای متهم پرونده در این شهرستان، وی را به خرید سه جلد کتاب «صعود چهل ساله» و سه جلد کتاب «خون دلی که لعل شد» برای کتابخانه‌های کنگان مکلّف کرد.

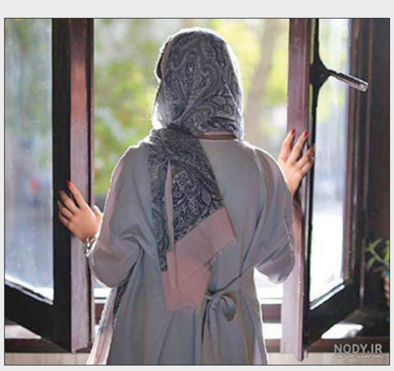


داستان کوتاه//////

بهارو

شاهرخ تنگسیری

حرف و روات پشت سر بهارو کَل مکیه سلمونی کم نبید، وقتی گِمپلو چیش تو چیشِ سوزِ بهارو جوابِ نه از زبونش شَنید از تِشِ دلش از سر شو تا بُنگِ اذون صبحَ شیش مثقال تریاک شاهنشُهی پا به پُی قاری الفنجان عبدالحلیم دید کرد و بقول جهانشُو لولِ لول شد تا از ایی عالم دور بشه و خلاص.
هرکی هلِ خوش هرچی تقلا میکرد که یه جوری سیش برسونه که بواا! بهارو فرتنگیین نه جومه قد برِ تونن، بخرجش نمی‌رفت که نمی‌رفت و با یه جمله: «یا بهارو یا قبرسون»، با دلش و حرف مردم روزگار مقابله می‌کرد، تموم مصیبت بهارو سی خاطر قشنگیش بید و همی شده بید بلای جون خوش و جوونا.
روزی که دم قهوه خونه عبدل قهوه چی غلو بمبک سی خاطر یه متلکی که پسر آغی مهندس سُرخو بُگو نَگو پرخ بهارو کرده بید همه دیدَن که غلو چطوری دک و پوزِ بچی مهندس ماله کشید و خین فیرررره می‌داد از دماغش، نه تنها گِمپلو و غلو و بچی مهندس که جوونای یه شهری مبتلای طنازی بهارو بیدن.
دی مدینه می‌گفت بهارو دسش تو تشت خینن و رو می‌کونت، ولی خدا می‌فهمید که بهارو نه خراب بید و نه دسش تو دس کسی دیده بیدن، همونا که



آرزو می کردن بهارو جواب چیشک و بُرمکشون بده از سر تلافی سیش صفحه می‌نهادن. گِمپلو خوش همیطوری سرِ پنِگ بیَد حالا هم که عاشق ورشکستهِ بهارو مکیه سلمونی شده بید دیگه تَکمیل ِتکمیل بید.
او روز سر قبرسون قیومت بر پا بید، اینهو روز عاشورا و تعزیه محله شیکری، نعش ورم کرده‌ی گِمپلو نهادن تو قبر سنگ آخری که ممد قبر روف روش چید و تلقینش کرد خاک روش دادن، از هِلِ گدا خونه ملاسی اووی دس جوادو بید و شِلک شِلک میومد برس نِرسِ قبر پاش پسِ پاش رفت و یه ملاسیش حروم شد. جهانو می‌گفت عمارت دل گِمپلو مث سقفِ گداخونه شیکری همو شو رمبیده بید و خوشم زیر آوارش دست و پا میزد...
افتو بِی کرده بید و قبرسون دیگه خالی از زنده‌ها، دختر چیش سوزِ بالا بلند، تک و تنها اومده بید سر قبر گِمپلو تا شاهد جوون مرگ دیگه‌ای باشه.

دیدار با سرهنگ علی رهبری از فرماندهان اسبق شهربانی بوشهر:

نجات از تیرباران به لطف مردم بوشهر

به کوشش مهدی جهانبخشان

خیلی دلم می خواست بروم به دیدنش و با هم گفتگویی داشته باشیم. بعد از ناهار راه افتادم و در پایان پیک کاری به رستورانش با نام شاطر عباس رسیدم و کلی گفتگو کردیم و از زمان خدمتش در بوشهر و اتفاقاتی که حین خدمت برایش افتاده بود، حرف به میان کشیدیم.

این دیدار جالب است مخصوصا برای نسل ما که شاهد وقوع انقلاب بهمن پنجاه و هفت بودیم.

در رستورانش، شاطر عباس، روبروی هم نشسته، چای داغ جلوم روی میز و آغاز گفتگوهای داغ:

آمدن به بوشهر در سال ۴۷

سال ۴۷در سن بیست و شش سالگی با درجه ستوان دومی به بوشهر آمدم که مدت کمی در این شهر باشم ولی ماندنم در بوشهر مدتها طول کشید و ناگهان احساس کردم، اصلا نمی توان از شهر بوشهر دل کند. البته شهر چیز به خصوص یا امکانات چشمگیری نداشت، بلکه بی آبی و گرما و یکنواختی بوشهر عذاب دهنده بود ولی چیزی که دل آدمی را آن‌جا چهار میخه می کرد که بماند و کار وتلاش کند، مهر و محبت و دوستی زایدالوصفی بود که در سرتاسر شهر موج می زد و انسان نه به پست و مقام و نه به موقعیتش نگاه می کرد و نه به هیچ چیز دیگر، بلکه می دید که قلبش در قلب‌های انسان‌های مهربانی گره خورده که بریدن از آن به شدت سخت و نشد است. آری مردم مهربان و خونگرم شهر بوشهر.



خط کشی خیابان‌های بوشهر

اولین کاری که به ذهنم رسید این بود که رانندگی در بوشهر را قانون مندکنم. باید عرض کنم که در سرتاسر شهر نه علائم رانندگی بود و نه چراغ راهنما و نه خط کشی خیابان.

چهار چوبی ساختم که حکم کلیشه برای خط کشی خیابان ها را داشت. پس از خیابان پهلوی یا سنگی و خیابان امام امروز، شروع کردم.

صدور گواهینامه رانندگی در بوشهر بعد از تهران آن زمان‌ها بعد از تهران فقط شهر بوشهر بود که مجاز به دادن گواهینامه رانندگی بود. برای گواهینامه پایه یک هم در اطراف تنگک تپه درست کردم و به افراد متقاضی گواهینامه پایه یک دادم.

نصب چراغ راهنمایی و رانندگی در بوشهر

با موافقت رئیس پلیس بوشهر از محل درآمد گواهینامه های گوناگون، سه دستگاه چراغ راهنمایی و رانندگی تهیه کردم و با کمک برقکار طراز اول شهر یعنی یعقوب، در سه نقطه پر ترافیک شهر، پایه‌های چراغ راهنما را مستقر ساختم.

در آن زمان چراغ‌های راهنمایی و رانندگی اتوماتیک نبود بلکه در سرما و گرما و باران پرسنل راهنمایی در اتاقکی می ایستادند و چراغ قرمز و زرد و سبز را روشن و خاموش می کردند تا وسایل نقلیه چهار طرف خیابان به مسیر خود ادامه دهند.

ساخت ساختمان راهنمایی و رانندگی در بوشهر

مدتی بعد به فکر افتادم که دایره راهنمایی و رانندگی را صاحب یک ساختمان مستقل کنم. همانطور که می‌دانید این دایره فقط یک یا دو اتاق در کلانتری دو واقع در خیابان پهلوی (خیابان سنگی) تقریبا روبروی مسجد برازجانی‌ها (مسجد توحید) داشت. برای این کار در نبش خیابان ظلم آباد (صلح آباد) زمینی را تهیه کردم که بسیار گود بود، لذا با امتیازاتی که به رانندگان دادم، حدود هزار کامیون خاک تهیه و گود پُر و ساختمان در چهار راه فعلی میگو احداث گردید.

اسکورت شاه و فرح

پس از مدتی خبر آمدن شاه به بوشهر برای بازدید از نیروی دریایی و هوایی و احتمالا جانمایی تأسیسات نیروگاه اتمی به گوش رسید و من به عنوان فرمانده اسکورت موتورسوار شاه در خیابان‌های بوشهر انتخاب شدم.

بعد از مدتی برای اسکورت موتورسوار فرح دیبا که برای جشن هنر شیراز می‌آمد، انتخاب شدم. در این میان شنیدم یکی از افسران موتور سوار بر اثر تصادف در حال از دست دادن پای خود است و دکتر می گفت پا کاملا له شده و حتما باید قطع شود و فقط در انگلستان می‌توانند با عمل جراحی سنگین پای وی را نجات دهند.

نزد استاندار وقت فارس رفتم و گفتم به شهبانو بگوید که افسر مربوطه را برای مداوا به انگلستان اعزام کنند. در آن زمان به نظامیان پاسپورت و ویزا نمی دادند. القصه با هزارمکافات کار افسر مربوطه با نام ستوان غلامی را انجام دادیم و به انگلیس اعزام و پای معیوبش معالجه شد و از قطع شدن رهایی یافت.

هیچ جا بوشهر نمی‌شد

پس مدتی به بندرعباس منتقل شدم. مدتی در بندرعباس خدمت کردم و به محلات و گرگان انتقالم دادند ولی واقعا هیچ جا مثل بوشهر نمی شد، هیچ مردمی مانند بوشهری‌ها خونگرم و مهربان و مهمان نواز نبود. دلم برای بوشهر پر می زد این بود که تقاضای انتقالی به بوشهر را دادم.



شروع تظاهرات انقلاب در بوشهر

وقتی آمدم بوشهر در نوزده شهریور تظاهرات مردم شروع شده بود جو کشور ملتهب بود. پست فرماندهی عملیات ضد اغتشاشات را به من محول کردند. من هیچ‌وقت لباس خاص و کلاهخود و این قبیل البسه دلهره آور و خوفناک را برتن نمی کردم.

نحوه شهادت جمشید درختیان در بوشهر

تا این که قتل فردی بنام جمشید درختیان پیش آمد، نحوه به شهادت رسیدنش هم بدین صورت بود که گلوله به درب آهنی برخورد و کمانه کرد و به سینه جمشید خورد و به شهادت رسید. بوشهر غوغا شد. راهپیمایی ها به اوج رسید، پیراهن جمشید را بر چوب بلندی تعبیه کرده بودند و مردم بسیاری جمع شده بودند. تشییع جنازه باشکوهی بود و قرار شد از مسجد جامع عطار به سمت قبرستان شکری پیاده حرکت کنند. واقعا سخت بود که عملیاتی بر علیه مردم انجام دهم. سروان رهبری چگونه روبروی مردمی قرار بگرفت که از صمیم قلب دوستشان داشت و آن‌ها نیز نسبت به او محبت تام و تمام داشتند.

جوانان عصبانی از قتل جمشید از راهپیمایی



برمی گشتند و سر راه خود سنگ پرانی می کردند. افسری از ژاندارمری بنام رضایی هم در کنار من مسئول کنترل آشوب‌های شهری بود. وی بدون هماهنگی، اسلحه شلیک گاز اشک آور را برداشت و به سوی جوانان شلیک کرد که با تشر من مواجه شد.

به مردم اقتدا کردم و نه به قدرت

ساواک هم به شدت از دست من عصبانی بود تا آن‌جا که اذیت و آزار من شروع شد. چندین بارهم آیت الله حسینی، سردمدار اعتراضات را در صندوق عقب ماشین شهربانی مخفی کردم و از دست ساواک نجات دادم.

– از سرهنگ رهبری پرسیدم مگر شما قسم نخورده بودید که در لباس نظامی به شاه وفادار باشید؟

سرهنگ جوابم داد: وقتی پای مردم به میان می‌آید و خواسته‌های ملی مطرح می‌شود یک نظامی باید در برابر شخصی که بالا نشسته و در پی تثبیت قدرت خودش هست و دست به کشتار می‌زند، به مردم اقتداء کند نه به قدرت. مردم هستند که همیشه در تاریخ می‌مانند، قدرت‌ها همیشه عوض می‌شوند).

سرنگونی مجسمه شاه در بوشهر

اوضاع مملکت به شدت آشفته می شد. انقلابیون با سری نترس به مصاف رژیم شاه برخاسته بودند. تمام تلاش من این بود که نظامیان گارد، به مردم لطمه نزنند و سعی می کردم از کشتار جوانان جلوگیری کنم .

شبی جوانان از من خواستند که برای پائین کشیدن مجسمه شاه کاری به کارشان نداشته باشم. من هم عده‌ای را مشغول مجسمه واقع در کنار دریا نمودم و جوانان مجسمه واقع در میدان را به زیر کشیده و آن را با خودرو در خیابان روی زمین می کشیدند. مردم مرا روی دوش گذاشتند و در خیابان می گرداندند. البته انداختن مجسمه شاه در شهرها همگانی شده بود لذا دستور توقیف من صادر شد ولی تیمسار موقر فرماندار نظامی مانع شد و گفت کنترل کردن اوضاع و جلوگیری از خونریزی را از سروان رهبری باید یاد گرفت.

همان شب ژاندارمری و گارد برای بردن مجسمه و آتش زدن کاروان خودروها وارد عمل شدند. به جوانان گفتم که خودتان را نجات دهید که قصد کشتار وسیع را دارند. لذا ماشین وانت کشنده مجسمه و خود مجسمه را به داخل ژاندارمری منتقل کردند.

دستگیری توسط کمیته انقلاب در بوشهر

بعد از پیروزی انقلاب که از بلاتکلیفی درآمدم، دستور دادند لباس بپوش و با چهار افسر به سمت برازجان برای افتتاح شهربانی حرکت کن.

دم پلیس راه بوشهر- شیراز از طرف کمیته دستور توقیف مرا صادر کردند و دلیلشان این بود که می گفتند شب عملیاتی که منجر به شهادت زاهدی شد، سروان رهبری فرمانده عملیات بوده، ولی معلوم شد که شهادت شهید زاهدی از طرف ژاندارمری بوده لذا موقتا آزاد شدم.

در زندان نیروی هوایی

بعد از مدتی دادستان کل کشور به بوشهر آمد و دستور داد مرا و هفت افسر شهربانی دستگیر کرده به زندان نیروی هوایی منتقل کنند.

در آن‌جا برای سرگرد خلبان محمد حاجی پیام دادم که بیا که دوستت در بند است. او که به خوبی مرا می‌شناخت از منزل برای‌مان غذا و لباس و تلویزیون آورد و در زندان برایمان امکانات فراهم کرد. بعدها سرگرد حاجی در جنگ عراق با ایران به شهادت رسید.

خطر صدور حکم اعدام

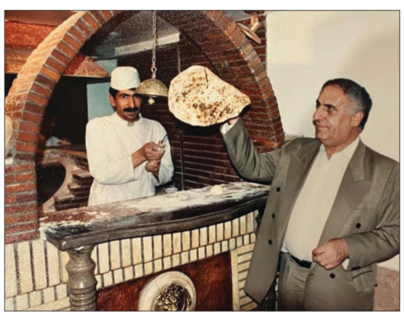
حاکم شرع هادوی دستور تشکیل دادگاه انقلابی را داد که احتمالا نتیجه آن تیرباران من می‌شد.

القصه در سالن محمدرضا شاه اسبق که بوشهری‌ها آن را بنام سالن فرهنگ می شناختند و حالا هم به نام سالن باهنر خوانده می شود تحت تدابیر امنیتی دادگاه تشکیل شد.

نجات از تیرباران به لطف مردم بوشهر

حاکم شرع هادوی با تعجب گفت: شما کی هستید که مردم بوشهر این قدر سند وثیقه می‌آورند و می‌گویند بچه‌های مارا بگیرید به جای سروان رهبری؟

حاکم شرع با توجه به مستندات و شاهدان عینی حکم برائت من را صادر کرد و شاید باورتان نشود در حدود ۵۰ الی ۶۰ گوسفند برای این موضوع قربانی کردند و دوباره مردم مرا بر دوش گرفتند و شادمانی کردند.



چگونگی تأسیس رستوران شاطر عباس

من مسئول تصادفات ناحیه دو تهران بودم، روزی سربازی با خودرو ارتشی در خیابان با فردی تصادف کرده بود. رفتم تا سرباز ماتم گرفته و گریه می کند و می گوید بیست روز به پایان خدمتم مانده، نمی‌دانم با این مصیبت چکار کنم.

به شخصی که ماشینش صدمه دیده بود گفتم لطفی در حق سرباز کن و اجازه بده ایشان از بیمه شما برای خسارت خودرو ارتش استفاده کند، آن فرد هم که انسان با وجدانی بود، پذیرفت و قضیه ختم به خیر شد و ماهم رفتیم سرپستمان.

روزی شخصی نزدم آمد و گفت من با سرباز نسبت دارم. چندین ملك از جمله همین جای پارک وی دارم که به پاس محبت شما، با قیمت مناسب برای اجاره در اختیارتان قرار می دهم باماهی ۴۵هزارتومان. منهم ۴۰۰هزارتومان قرض گرفتم و این رستوران را راه انداختم و رستوران شاطر عباس شد برند مهمی در تهران بلکه در سایر شهرها ایران و حتی قطر و دُبی شد.

ما سعی می کنیم بهترین کیفیت غذایی، بهترین پذیرایی و مؤدب ترین گارسن‌ها و بهترین سرویس‌ها را برای رضایت مشتری هایمان داشته باشیم.

واقعیت تلخ بی‌تفاوتی مدیران برای رفع مشکل شیرخوارگاه در بوشهر

قاسم محمدی: مصاحبه نسیم جنوب با مدیر خیریه هانیه در بوشهر، پرده از بی‌مهری و بی‌توجهی‌های مدیران شهرداری و دیگر نهادهای مربوطه، در توقف ساخت شیرخوارگاه نوزادان در بوشهر برداشت، در سراسر این رویداد، از یک طرف با انسان‌هایی خیر و دلسوخته روبرو هستیم که بفکر رفع یک مشکل مهم نوزادان بی‌سرپرست در استان بوشهر هستند، و در مقابل مدیرانی که سد این کار خیر شده‌اند.

اما آن چه موضوع را تلخ‌تر می کند آن جاست که مدیر خیریه هانیه، می گوید حتی پس از پخش خبر انصراف این خیریه از ساخت شیرخوارگاه به خاطر ایجاد موانع و کارشکنی‌ها، باز هم نه از طرف استانداری، شهرداری و شورای شهر، پیگیر این موضوع نشده‌اند و حتی یک تماس برای اطلاع از روند ساخت و مشکلات این شیرخوارگاه هم نگرفته‌اند!

یعنی اعضای شورای شهری که موقع انتخابات با وعده و تبلیغ گسترده، خود را نوکر و خدمتگزار مردم می‌نامند، این قدر نسبت به امور شهر بی‌تفاوت شده‌اند که مسئله ای به این مهمی را به کلی نادیده گرفته‌اند؟!



یعنی شهرداری که خود مقصر اصلی این کارشکنی قلمداد می‌شود، این قدر به افکار عمومی شهروندان بوشهری اهمیت نمی‌دهد که حداقل یک توضیح درباره این موضوع دهد؟!

یعنی استانداری که وظیفه دارد بودجه دولت را برای ساخت شیرخوارگاه اختصاص دهد، حالا که این کار را نکرده، حتی حاضر نیست از خیرین در ساخت این شیرخوارگاه حمایت کند؟!

کجای دنیا بجز بوشهر سراغ دارید که این گونه جلوی ساخت یک شیرخوارگاه آن هم توسط خیرین، سنگ اندازی کنند و آن‌ها را از ساخت آن پشیمان کنند؟!

بازار ماهی فروشان، برازنده شهر بوشهر نیست

حسین شادکامی



بنادر در جهان یکی از نشانه‌های الگوی توسعه کشورهاست که دیده می‌شود. بنادر پل ارتباطی کشور با سایر ملل جهان از گذر آبی است و نقش بسزایی در توسعه و رشد کشورها دارد.

استان بوشهر به خصوص شهر بوشهر که از دیر باز بندر خوانده، با نام نشان شناخته شده با سایر بنادر جهان مثل مارسی، موناکو، فرانکفورت، بمبی، کراچی، شانگ‌های، بارسلونا، جنووا، معروف است. یکی دیگر از الگوهای توسعه، دریا محوری در بخش صنعت شیلاتی است که از قدیم ایام تا امروزه در شهر بوشهر با زیر ساخت شش اسکله و بندر صیادی (جفره، جلالی و شغاب، هلیله، بندرگاه، جبری، صلح آباد و جزیره شیف) که بیشترین سهم ازماهیگیری در استان در این شهرستان می باشد، فاقد هر گونه بارانداز مناسب و مکان بازارحراج و بازاریابی آبزیان است (بیش از ۶۵ درصد صید استان) این بازار که کاملا سنتی و غیربهداشتی و بدون ارزش افزوده بر محصول واقع در مرکز شهر با مساحتی کمتر از ۲۰۰۰ متر مربع که شامل بارانداز تخلیه و بارگیری عمده فروشان و بین ۴۰ تا ۵۰ فروشگاه فعال عرضه ماهی که روزانه بیش از ۵۰ تا ۱۰۰ تن محصول جابجا و عرضه می شود که هیچگونه امکانات عمل آوری بهداشتی و سردخانه ای و نگهداری و دفع فاضلاب مناسب و ضایعات، تهویه مطبوع برخودار نیست. لذا این مکان با بوی تند آمونیاکی



و زننده تا فاصله یکصد متری اطراف خود در بر می گیرد و برای هر رهگذری غیر قابل تحمل می‌سازد و نیز به سایر کسبه و بازار میوه فروشان و پوشاک (بازار صفا) را که تحت تاثیر این بوی نامطبوع و آزاردهنده ای روبرو ساخته و مکانی غیربهداشتی که ارتباط مستقیم با امنیت غذایی و کیفیت محصول عرضه شده دارد تاثیر گذار است و تاکنون تصمیمات جدی در این خصوص گرفته نشده است. هر چند که طرح تفضیلی استاندارد این بازار در پس کرانه‌ای اسکله صیادی جفره در حال تاسیس که می‌تواند مکان مناسبی که در طرح آمده به عرصه ظهور رساند و این شهر از بلاتکلیفی وضعیت موجود بیرون آید. لذا مسئولین شهری ارتباط با این مقوله که می توان از سازمان جهاد کشاورزی، سازمان شیلات، سازمان صمت، بهداشت محیط زیست، فرمانداری، شورای شهر، شهرداری، اتحادیه‌ها و تعاونی‌های صیادی و اتحادیه اصناف و فروشندگان، انتظار داشت تا جهت نشان دادن توسعه شهری الگوی خوبی برای کشور و رفع معضل بافت شهری که جلوه‌ای خوبی ندارد بر طرف سازند تا این نابسامانی مشمئز کننده که سالیان سال این شهر با آن گریبانگیر است، رفع شده و بتوان چهره زیبایی از بافت شهری را به رخ بکشانیم و امنیت غذایی را به مردم این دیار باز گردانیم.



دکتر شهباز زارعی و بازدید رایگان از بیماران دشت خشت

قوت قلب انسان دوستانه یک پزشک شهر کُنارتخته در دشت خشت کازرون

دکتر محمود دهقانی



با سر برون آوردن دنیای مجازی که لقب دهکده جهانی به کره زمین داده در قاره ی پنجم جهان آگاه شدم دکتر شهباز زارعی فوق تخصص قلب و عروق در قاره ی یکم، هر از گاهی در تعطیلات دو سه روزه از تهران با هواپیما به دشت خشت کازرون می‌رود. بیماران می‌توانند برای فشار خون و عارضه قلبی در بیمارستان سجاد خشت و کنارتخته وابسته به دانشگاه علوم پزشکی شیراز با این متخصص مردمی دیدار داشته باشند و رایگان از سلامتی و یا عوارض قلب خود آگاه شوند.



دکتر شهباز زارعی، زاده شهر کُنارتخته در دشت خشت کازرون است. در گذر از تخصص پزشکی به ادبیات ایران و به ویژه پیشینه زادگاه خود نیز عشق می ورزد.

این پزشک انسان دوست به تازگی شعری از ابوطالب هاشمی شاعر بومی سرای دشت خشت که دوست نزدیک فرج‌الله کمالی از برازجان و ایرج شمسی‌زاده، از بندر گناوه استان بوشهر بود را با صدای گرم و دلنشین با همراهی کمانچه کیهان کلهر هنرمند پرآوازه ایرانی دکلمه کرده است.

شعر "نِمترُم" با دکلمه زیبای دکتر شهباز زارعی، شورِ عاشقانه وصف ناشدنی در میان مردم به ویژه جوانانِ دشت خشت کازرون بر پا کرد. چرا که ابوطالب هاشمی شاعری تیزبین است که بر سرودن شعر کتابت و بومی تسلط دارد. نقدهای گزنده ادبی و اجتماعی این شاعر بسیار مردم پسند و پر طرفدار است.

محبت‌های دکتر شهباز زارعی حس انسان‌دوستی و هم نوعی را در میان مردم دشت زنده و بیماران را قوت قلب می دهد. برخورد این دانشمند با مردم به گونه‌ای است که در کنار تلاش در برطرف کردن درد، امید را در دل بیمار روشن می کند. برخورد صمیمی یک پزشک با بیمار، خود به تنهایی نصف معالجه است. آنچه در درازنای تاریخ باعث شده ایران برپا بماند و از گزند دشمنان بدور باشد، کرم بخشی و سخاوت دولتمردان نیست بلکه ریشه در دلاوری و اندیشه‌های ژرف فرزندان خود دارد. فرزندانی که عاشق‌اند و به مردم و همنوعان خود عشق می‌ورزند. دشت خشت کازرون از دیر باز شهروندانی تهیدست دارد و به جز در روزگار ساسانیان، صفوی و زند به آن‌جا رسیدگی نشده است.

این مردم در روزگار هر سه دودمان ساسانی، صفوی و زند در سپاه کشور خدمت کرده‌اند. نه تنها شاهزادگان ساسانی برای تفریح به کوه‌های این دشت به ویژه "شاه نشین تنگ جیز" بورکی می‌آمدند بلکه به هنگام یورش ایل قاجار به کاخ زند شیراز، لطفعلی شاه زند برای فراهم آوردن ساز و برگ جنگی به دشت خشت آمد.

در همین دشت خشت بود که "هارفورد جونز بریجز" سیاستمدار و بازرگان انگلیسی با شاه زند دیدار داشت.

با همه پیشینه تاریخی این بخش که نگین انگشتر و گذرگاه زمینی سپاه و کاروان‌های بازرگانی تختگاه ایران به شاخاب پارس است، از روزگار قاجار به این سو به آبادانی شهر و روستاهای این دشت بها داده نشد.

تنها کمکی که به مردم این دشت شده از سوی فرزندان زاده این دشت تاریخی است.

نگارنده به یاد دارد با گشودن چتر شب بر سر روستاهای دشت خشت کازرون، کوهپایه‌های پیرامون دشت جولانگاه کفتار و روباه‌هایی می‌شد که در کشتزارها زوزه کشان در کمین مرغ و خروس روستائیان بودند. آب لوله کشی وجود نداشت و برق نبود. روشنایی کلبه‌های گِلی، کومه و کپرها با چراغ موشی بدون حباب بود و ما کودکان آن روزگار در کنار نور بی‌رمق تکلیف مدرسه را می نوشتیم. گاه با چشم خواب آلود موهای سرمان نیز می سوخت.

دشت خشت، دشت بی کسی و عقب افتادگی بود و هنوز هم هست. به استقبال شعر هوشنگ ابتهاج: "در این سرای بی کسی، کسی به در نمی‌زند / به دشت پُر ملال ما پرنده پر نمی‌زند. یکی زشب گرفتگان چراغ بر نمی کند / کسی به کوچه‌سار شب در سحر نمی‌زند. نشسته ام در انتظار این غبار بی‌سوار / دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی‌زند ...".

در دشت خشت کازرون یک سرماخوردگی کوچک می‌توانست راهنمای اجل باشد. یاری دهنده‌ای نبود، از آن روی تنها نقطه آباد روستاهای دشت خشت، گورستان بود. با مرگ و خاکسپاری کودکان علف و سبزه بر خاک خیس گورها می‌رویید و با نسیم صبحگاهی علف‌ها در رقص بودند. نگاه ما کودکان رنجور دشت با تیله چشم‌های از حدقه بیرون زده ی عُق کرده، بی‌فروغ بود. در آن دشت سوزنده و در میان نخلستان‌هایی که پالایش‌گر نفس کشیدن مردم روستاهای دشت از غبار و ریزگردهای به هوا برخاسته صحاری عربستان سعودی بود ما کودکان دشت، نفس کشیدیم و با کمک خرمای نخلستان پا گرفتیم.

باری، هنگامی که شنیدم دکتر شهباز زارعی که خود زاده دشت خشت کازرون است در این روزگار وانفسای گرانی به یاری بیماران قلبی دشت شتافته و رایگان آن‌ها را یاری می‌دهد از سر شوق قطره اشکی ناخودآگاه بر گونه‌ام لمبر زد و فرو غلتید. با خود شعر ابوطالب هاشمی را زمزمه کردم: "سلام ای خشت، ای دنیا و دینم / سلام ای خاک پاکم، سرزمینم.
سلام ای خونه و شهر و دیارم .... ".

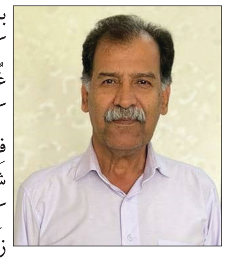


از چپ به راست: دکتر شهباز زارعی فوق تخصص قلب و عروق و میرزا جواد عرفانی نویسنده کنارتخته‌ای

آری، حال که فروش نفت ایران به سقف طبیعی خود به بیش از چهار میلیون بشکه در روز رسیده و گفته می‌شود که تحریم‌ها بی‌تاثیر شده و چاه‌های نفت دشت خشت نیز تولید نفت کشور را بالا برده است، باید به داد مردم گردن فراز دشت خشت کازرون رسید. می‌بایست به تنگدستی و زندگی زیر فقر مردم این دشت پایان داد.

خاطره تُوسون و شِنو تو دِریای بوشهر

ابراهیم بشکانی



با صدای فیکه و کیش کیش و شَپ زدن‌های غُلُمو بچی همسایه‌مون که داَشت کُموتراش فِر می‌داد از خُو بِلند شدم، یه کیشکُوه گُتی کِردم و با دوتا مُشتام زِدم تو سینم تا خُوُم بپره، همین طور که نِشِسه بیدُم چیشام افتاد رو فرش زیر پام و شِمدی کَه دیشو ریم گرفته بیدُم، خیس خیس بیدَن، آخه دیشو خیلی هوا گرم و نم و رُطوبتی بید، الان هم اِنگار از شرجی و گرما زمین و هوا به هم چسبیده و یکی شده، باد از باد نمی‌جُنبه، یه سِیلی دور و برم کِردم، دیدم بُوام و نِنِه و کوکا و دِده همه پاشیدَن رفتن دومَن، از تو سِرا صِدی جیر جیره بَکرِک چاه هم میومد که اول صُبحی داشتن اُو می کشیدن سی صورتشون بُشورن یا که افتُوه پُر کنن برن مستراح، یه دفعه دِشتِ زیر پوئی کوکام شُدُم، و با دیدنِ مَهچه ای کَه ری تشکش افتاده بید، فهمیدُم دیشو تو خُو بَرمِکو رُو داده.

خلاصه از جام بلند شُدُم و شِمدا پهن کِردُم رو مَحجره بون تا اُفتو بخوره، بعد جکَ اُوی و یخچال دستی (فَلاسک دهان گشاد) که سی توش کردم دیدم هنوز چند تکه یخ تو اُوش لول می خوره و بالای سِرُم نهاده بید وَرداشتُم خواسُم برام دومن که غُلو صدام زد: «ابرِیم، ابرِیم جوِن خوت والله بزن سی ای کُموترِ کت سوزو که رو سر پله‌تون نشسه تا فِر کنه»، با بی‌حوصلگی دستی تکوِن دادم و کیش کیشی گفتُم تا کُموترکو فِر کرد و رفت. همی که از پله‌ها دومن اومدم دیدم عبدالعلی بچی همسایه روبرومون که رفیقم بید، تو دالون خونمون نشسه منتظره تا بریم دِریا، مو هم زودی رفتُم با اُوه تو دولی که رو کَمه چاه نهاده بید دست و صورتم شُسم و یه نون و پنیر و چوی خوردم و چون خونمون نزدیک دریا پشت شهرداری قدیم بید، با یه کُلُکی مامان‌دوز یه کمربند کهنه‌ای روش بَسم تا موقع شیرجه زدن تو اُو کِشش واز نشه و تُنبونُم از تو پام درنیاد، و با پوی پتی با عبدی که لباس‌هاش درآورده و تو زیر پله‌ای ما گذاشته و فقط یه شرت پاش بید، با هم رونه دریا شدیم.

مرداد ماه بوشهر تو جنگِ قلب‌الاسد و نم و رطوبت و گرمان، معمولاً تو ای مواقع صبح زود اُو دریا پرن(مد) و بعدازظهرها خالی میشه (جذر).

به کارخونه یخی حاج عبدالله وزیری نزدیک شهرداری رسیدیم، روبروش کنار بُلت دِریا یه پله دوطرفه‌ای بید که سِی دومن و بالا رفتن اَزِش استفاده می‌شد. ما رو کمه دریا ویسادیم و سِی تو اُو می کِردیم، دریا پُره پُر و اُو صافِ حصیری بید، یُهُوی دوتا مرد گنده اومدن جَنبمون رو دست بُلندمون کردن و با خنده از او بالای بُلت ورمون دادن تو اُو، ما هم با کُم تِلَه پِشتی افتادیم و کُمَمون تیری کشید، ولی به رو خومون نیاوردیم و مشغول شنو کردن شدیم. ساعتی نگذشته بید که دوتا سپور شهرداری که پشت خِراشون کوپ زده بیدن آشغال نمایان شدند و یکی یکی همه خُماماشون خالی کِردن تو اُو دریا کنار بُلت، تُموم هوا و سطح او آَشغال گرفت، سنگیناش فرو رفتن و سُبکاش رو اُو گرفتن ما هم فوری غوصی کردیم و از اونجا دور شدیم، رفتیم دِریاتر.

ساعتی بعد از تینگل و تِنگو و بازی تو اُو کمی خسته و تشنه شدیم از پله‌ها اومدیم بالا تا تو سایه تجارت خونه محمد ملکمی (پدر هوشنگ ملکمی) استراحتی بکنیم، همی طور که نشسه بیدیم قند گلابی با آواز از تو کیچه دراومد و داِد میزد: «قنده گلابو هیله نبات بار بسته بستنی قندگُلللللاب»، ما لَهک یه گیلاس او خنک بیدیم، هیچ پیلی هم نداشتیم لااقل یکمی قند و گلاب بخریم، سِیلِ بسنی خوردن بِچه‌ها می کردیم و دلمون لَک زده بید سی یه قاشَقش، نمکو اوخیبیله که همیشه تو کلاس مدرسه او خیبیله از چیلو چارش آویزون بید و کوکاش جَنبِ بواشون ویساده بیدن و همی طور که بسنی می‌خوَردن سِی دقّه دلیِ سِیلِ ما دوتا می کردن و فیس می‌دادن و قُمبل میشکُندنَ و باهم مِی‌خندیدن، تو هَمیِ بین یکی از بِچه‌ها یه تکه یخ گتی از تو کارخونه اُورد و رو سُکنِچه سیمانی زمین زد تا خورد شد، هرکی یه تکه ورداشتیم و شروع به کُرچُندن کِردیم تا اَتشمون بُخوسه، همی طور که مشغول خوردن یخ بیدیم یهو یه پاسبانی عینکی با یه سیکِلی اومد نزدیکمون ویساد.



عبدی یهو تِنگید تو هوا و گفت: «ای عاموم اومد عاموم اومد بِرام پیل ازش وردارم»، و دُوید رفت طرفش و بعد از چند دقیقه برگشت تا عاموش یه قرون داده تش، دِلمون خوش شد گفتیم: «بریم بسنی بخوریم»، صِدی قند و گلابی زدیم، یه قِرونکو دادیمش و گفتیم دو تا ده شویی بسنی بدَه اوهم پیلِکو ورداشت و اِنداخت تو کیسه خِفتی که با بند سُتلی تو گردنش آویزون کرده بید و سی هرکُودُمون جدا قاشقی نهاد تو استکان کمر باریک و کمی بسنی ریشون رِخت و جدا گونه داد دستمون، هر قاشقی که می‌خوردیم کِیف می کردیم و دلمون خنک می‌شد، تو هِین خوردنمون نمکو و کوکاش دسته بُواشون گرفته بیدن اومدن از کِنارمون رد بشن و برن، مو زیر پوزکی یه بُرمکی و یه زُبونکی سیش انداَختُم و دوتایی زدیم زیر خنده.

ما هم که دیگه به اندازه کافِی استراحت کِرده بیدیم، از همو بالای بُلِت از رو کمه شیرجه زدیم تو اُو، تا ظهر که دیگه گشنمون شده بید از پله ها بالا اومدیم و رُونه خونه شدیم. مسئله پیل نداشتن سی بسنی باعث شد که فکری کنیم و یه پیلی سی بسنی صبا صُبحمون جور کنیم به همین خاطر بعدازظهر که اُو دریا خالی شد و کنار بُلت کاملاً خشک شده بید هر دوتامون طبق قراری که ظهر با هم داشتیم یه گونی ورداشتیم و رُونه دریا شدیم و چون از قبل شِخِس کِرده بیدیم کجاها بگردیم، رفتیم و همونجاها که سپورا آشغالا میرختن تو اُو، ضایعات روی و مس جمع کنیم، مثل سر لامپ‌های شِکسه، سیم برق مسی، تکه‌های روی و مس خلاصه هر فلزی که به آهنربا نچسبه مقداری جمع کردیم و اومدیم خونه هر کدوم سی شیرین شدن، یه دول اُو خُنک چاه سرپایی ری خومون رِختیم و لباسامون بَر کردیم و از نِنم چند تا ظرف کوَچیک رویی کهنه و یک اَسوم شکسه و یه کتری سیاه به درد نخور ورداشتیم و بخاطر این‌که سنگین‌تر بشن عبِدی گفت: «چنتا تکه سُرب مال هَداکِ کوکوی گُتود وردار و تو کِتلیکو بِیل و لِهش کُن تا پیدا نباشه»، همی کار کِردیم و رِختیمشون تو گونی و ورداشتیم با هم رفتیم طرف درِوازه. از روبروی آجیلی حاج کریم و حاج علی یاسی وارد طاق قنادا شدیم زیر طاق دکون‌های مختلفی قرار داشت از جمله شُکری قصاب و علی عبیدی(کفش فروش بعدا لوازم خانگی) همیشه بهار و کل رضا پوردرویش(بقالی) اسلاملو و ماندنی کهزاد (موندو قرصی) قنادی و... از اینا که رد شدیم وارد میدون مسگرا شدیم دیدیم دکون میش حسین شلوغه سی همی خاطر رفتیم گوشه سُکنچه جلو دکون محمد حسن درویش منش نشسیم تا خلوت بشه و ضمن اینکه گونی ضایعات سفت تو دست گرفته بیدیم دِشتِ دُکونای روبرو شدیم، روبرو یکی ملاحسین بدیه مسگر بید، که مشغول سفید کردن یه دیگ مسی بید (برای سفید کردن ظروف مسی اول با ماسه مخصوص و کمی کاه داخل آن خوب تمیز می‌کردند و پس از شستن روی کوره ظرف را خوب داغ کرده مقداری نشادر و قلع توی آن می‌ریختند و با پنبه یا پارچه مخصوصی تمام سطح داخلی آن را می مالیدن وسفید می کردند)، دیگری مسگری میشتی ابول و یکی هم لحیم کاری و مسگری میشتی حسین قلی نعمتی که مشغول لحیم کِردن یه اُفتوه بید، بعدشم ملا حسین تبر تیشه گنگوگر(چینی بند زن) که ظروف چینی گرون قیمت و قوری گنگو می‌زد (برای گنگو زدن قوری های گرون قیمت دوحلقه سیم یکی در گردن و دیگری پائین قوری می انداختند و پس از چسب مخصوص زدن مابین قسمت‌های شکسه با تعدادی تسمه‌های عرض نیم سانتی از جنس حلب، دو حلقه سیم بالا و پایین قوری بشکل عمودی محکم بهم وصل میکردند، چسب آن هم از سفیده تخم مرغ وآهک بود که پس از مخلوط کردن کاملاً ورز می‌دادند تا بشکل خمیری بشود و استفاده می کردند)همین طور که رو سُکنچه نشسه بیدیم و اطراف نگاه می کردیم مشتری زیادی وارد دکون عطاری درویش منش می‌شد، ولی دکون عطاری باغکی که یک مغازه دومن تر بید مشتری نداشت و آقای باغکی رو یه چهار پایه‌ای نشسه و ضمن سی کردن به دکون درویش منش زیر لب می‌خوند: «بوخت درویش منش سیلاب سیلاب، بوخت باغکی نمتوک نبارد»، تو همی هین بویِ کله دکون مندو کله‌ای (محمد حسن شریعت‌زادَه) که اول میدون جنب طاق بید تو فضای اونجا پیچیده و اُو از چک و چیل آدم رُو می‌انداخت (اون وقتا فقط عصر کَله بار می گذاشتن برای صبح زود) بعد از دقایقی دکون مشتی حسین خلوت شد ما بلند شدیم رفتیم پیشش بعد از سلام گفتیم: «مس و روی داریم می خری؟» گفت: «خالیش کُنین»، ما هم محتویات کیسه خِالی کِردیم رو زمین و میش حسین یه آهن ربای گُتی آورد و توشون زُر داد تا یه وقت آهن قاطیشون نباشه و بعد کشیدن، رِختشون تو یه دِرامی و دَس کِرد تو دخلش و یه پنِج قِرونی تو دسمون نهاد و ما خوشحال شدیم که نفری دو زار و دهشی گیرمون اومده و تِنگ تِنگ کُنان با خنده به طرف خونه دُویدیم تا صبا صبح با دست پر بریم دریا شنو.



تقدیم به احمد رزمی پیشکسوت شاهین بوشهر

محمّد علی نادری

رزمی کجاست ؟
ستاره ی شاهین بی مثال
تا آید و در تداوم دیروز سرفراز
بار دگر حماسه ی تکرار سر دهد
رزمی کجاست ؟
آن که به عشقش تمام شهر
روزی به پاس حضورش به شور و شوق
صد بوسه می زدند بر آن قامت بلند
استادیوم پیر و خاک سبخزار و توپ
گر د
در خود هزار خاطره دارد به یادگار
آن جا که خیل هوادار دَم می گرفت
با یزله و ترنّم الفاظ ماندگار:
«اَوْنجف اووالمدینه،رزمی شیر زمینه
اونجف اووالمدینه شاهین شیر زمینه
او نجف اووالمدینه
تورانی شیر زمینه »

ای مالک زمین و هوا
جادوی سرعت و آهنربای توپ
دیریست چشم مردم این شهر بیقرار
در عرصه ی میدان توپ و تور
همچون تو رزمی عاشق ندیده است
سلطان قیچی و اسطوره ی جنوب
چشم و چراغ روشن بوشهر سرفراز
ما با تو خوانده ایم سرود بهار فتح
ما با تو بوده ایم به هر شیب و هر فراز
تو تک ستاره ای،جاودانه ای
همراه احمد تورانی عزیز
در قلب این دیار



صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف‌پور
مدیر مسئول وسردبیر: دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن‌های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com



به ساحت پاک حضرت محمدبن عبدالله(ع)

اسکندر احمدنیا

بُحیرا سایه‌اش را
نشانِ ظهورِ نور می‌دانست
حرا ، به زمزمه افتاده بود
آتشکده‌ها خاموش
ابوقبیس
تاقی بزرگ را
که ترک برداشته بود
بر قله‌ای که اشاره بود
نشان می‌داد
و مردی
پشمینه پوش
در میان خار بوته‌ها
به بوی کسی که نسیم آورده بود
نادیده مسحور
عاشق ، مجنون
از ورای عرفانِ اندامش
غرق دریای عدن شد
از آن فریاد که می‌خواند
از آن تلاوت که می‌بارید
بر ارژن دشت
بر چین و ماچین و بنارس
و جَبَل‌های دور
به نامی
که فارسبانان می‌شنیدند
منوّر ساحت
و مبارک ملکوت
بُحیرا سایه‌اش را
نشان ظهور نور می‌دانست

پرویز هوشیار؛ نویسنده و هنرمند متعهد و دلسوز بوشهری

زیبا هوشیار: چاپ مقاله «اصل چهارم ترومن در بوشهر» در هفته نامه وزین نسیم جنوب در شماره ۱۰۵۴ به نام پرویز هوشیار، مرا بر آن داشت که با چشمان اشکبار مطلبی را درباره این نویسنده و پیشکسوت هنر بوشهر بنویسم.



پرویز برادرم، انسانی فرهیخته، فداکار، باسواد، هنرمند، نویسنده و آموزگاری توانا بود. از چهره‌های تاثیرگذار و دوستی از خود گذشته در مقابل رفقا و دوستان خود بود. از اعضای قدیمی و موثر درنسیم جنوب بود. با خیلی از اعضای این نشریه رفاقت قدیمی داشت. ولی افسوس که در حال حاضر، در گوشه‌ای از منزل خود، با بیماری لاعلاج خود زندگی می کند.

لازم می‌بینم که نگاهی گذرا به زندگی او داشته باشم.

بعد از فارغ التحصیلی و اتمام دوره سربازی، برای خدمت به جوانان شهر و استانش، به سمت دبیری، در آموزش و پرورش بوشهر استخدام شد.

آموزش به شاگردانش را با عشق و علاقه ی شدید، به عهده داشت. در نتیجه این تعهد و تلاش، تقدیم چهره‌های سرشناس به شهرمان شد. او زیر فشار و تهدیدهای زیادی قرار داشت اما به کار خود ادامه می داد.

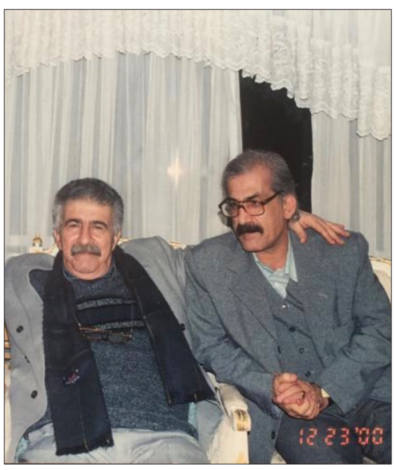
افراد بخیل و دشمنان آموزش، لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشتند تا این که اقدامات آنان به نتیجه رسید و پرویز از آموزش و تدریس منع شد.

او از قبل از انقلاب، به حرفه عکاسی و فیلمبرداری علاقه داشت که نتیجه آن، ساخت، چند فیلم مستند ۸ میلیمتری بود. درد و رنج مردم، خصوصا همشهریانش او را عذاب می‌داد و سعی میکرد آن را در قالب فیلم و عکس بیان کند که در کتاب سینمای بوشهر از تعدادی از آن‌ها اسم برده شده است.

پرویز در خانواده، در بالا بردن علاقه خواهران و برادرانش به مطالعه و هنر تاثیر بسزایی داشت. او ما را با محیط اطرافمان و زندگی و فقر جامعه روستایی و حاشیه نشین آشنا کرد. مجله سینما در خانواده ما دست به دست می شد و تقریبا همگی با بهترین فیلم‌ها و کارگردانان زمان خود آشنا بودیم. رفیق باز بود و در مقابل دوستانش فداکاری زیادی نشان می‌داد.

رابطه و دوستی نزدیکی با زنده یاد منوچهر آتشی داشت و بیشتر وقت خودرا در مصاحبت و کمک به وی (درصورت نیاز)، می گذراند.

از پایه‌گذاران انجمن بوشهری‌های مقیم مرکز بود و سعی زیادی در برپایی جلسات و رفع مشکلات



همشهریان خود می‌نمود.

اهل مطالعه و نوشتن بود، در چند سال گذشته و در ابتدای بیماریش، با رفتن به مناطق دور افتاده استان بوشهر، به جمع آوری مطالب، اسناد و تهیه عکس پرداخت که متاسفانه با شدت گرفتن بیماریش، این نوشته ها و مطالب، نشر نگردید.

عمر گذراست، چه خوب است که قدر همدیگر را در زمان حیات بدانیم و از احوال هم باخبر باشیم.

نارضایتی مردم از قطع مکرر آب آشامیدنی در بوشهر

مهدی فقیه: در حالی‌که رئیس دولت سیزدهم در سفر به استان بوشهر با افتخار اعلام نمود که مشکل قطع آب آشامیدنی استان بوشهر با اقدامات انجام شده در دولت، رفع شده است، اما مردم بوشهر همچنان با لوله‌های خالی از آب آشامیدنی روبرو هستند و در اکثر ساعت‌های روز، آب قطع و همچنان سهمیه بندی آب برقرار است.

اعتراض به قطع روزانه آب آشامیدنی در استان بوشهر مورد اعتراض مردم واقع شده است، اما سکوت مدیران آب در این خصوص همچنان ادامه دارد و معلوم نیست که چه اقداماتی برای رفع این مشکل اساسی مردم استان بوشهر نموده‌اند! یا شاید هم منتظر پایان تابستان و کاهش مصرف آب هستند تا با گذر زمان این مشکل قدری کم شود.

هوای گرم تابستان بوشهر همراه با قطع مدام و دراز مدت آب آشامیدنی، زندگی را در این استان سخت‌تر نموده است.

مدیرانی که با گزارش غلط به رئیس دولت، باعث شدند تا ایشان به اشتباه یک وعده بزرگ را به مردم استان بوشهر بدهند، الان در مقابل وضع پیش آمده، چه پاسخی دارند؟

قابل توجه شهرداری بوشهر

پوسیدگی پایه‌های روشنایی در خیابان ساحلی بوشهر!

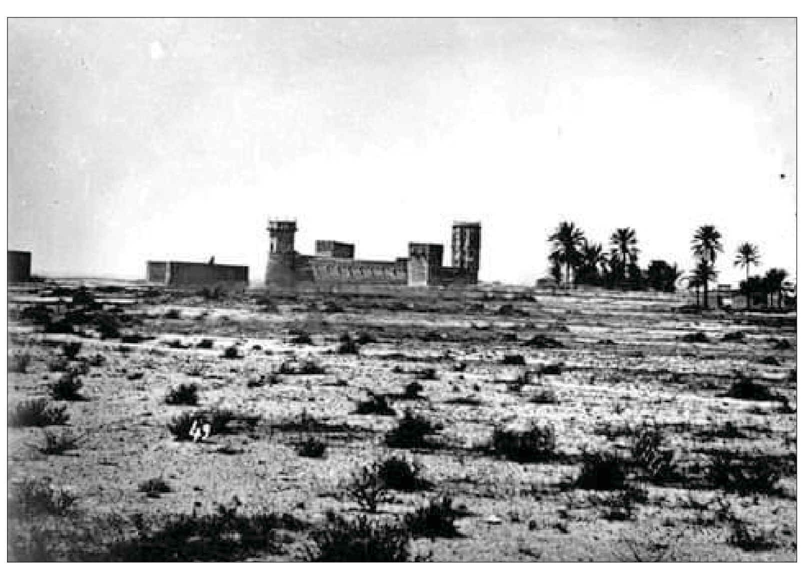
رضا سیاهوشی: هرچند خدماتی از جمله توجه به معابر عمومی در حیطه کاری شهرداری می باشد اما وقتی دیده می‌شود امکاناتی جهت رفاه حال شهروندان در دستور کار و اجرا قرار می گیرد، قدردانی می گردد.

از طرفی هم اگر در رسیدگی و نگهداری اموال عمومی کوتاهی گردد، می‌بایست اعتراض و انتقاد نمود تا در کنترل، نظارت و تعمیرات دقت نموده و به مانند تصویر، شاهد پوسیدگی پایه‌های فلزی روشنایی‌های خیابان ساحلی نباشیم!



(خیابان ساحلی، حد فاصل پارک صدف تا میدان نیروی هوایی)

برج مقام بندر بوشهر سالِ ۱۲۹۴ هجری شمسی



خانه حاج یوسف کلانتر در بوشهر



این ساختمان که منزل مسکونی "حاج یوسف کلانتر" حاکم بوشهر، بوده، که در محله کوتی قرار دارد و امروز در اختیار "سازمان میراث فرهنگی" است.

ساختمان دو حیاط جداگانه و مجزا دارد. در حیاط اول، اتاق‌های محل سکونت خانواده (حیاط اندورنی) و در حیاط دوم سرویس‌های خدماتی قرار داشته است.

در حیاط اندرونی، اتاق‌ها در چهار جهت و در دو طبقه (همکف - اول) قرار داشت. فضاهای طبقه همکف را چاه و حوضخانه، انباری، اصطبل موقت، اتاق‌های نگهبانان تشکیل می‌دادند. در طبقه اول اتاق‌های مجلل و بزرگ برای سکونت خانواده وجود داشته است.

(بر گرفته از کتاب؛ "معماری بوشهر در دوره زند و قاجار"/ نویسنده؛ فراز غلام‌زاده)